



کد خبر : 10641956



تاریخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۲/۷ ۱۴:۰۹

تفسیر سوره حشر جلسه 09 (تدریس: مشهد مقدس)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ
كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
شَدِيدُ الْعِقَابِ (7) لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا
وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (8)}

تتمهٔ مباحثی که مربوط به آیه {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ} است، این است که روایات فراوانی را مرحوم کلینی و دیگران نقل کردند که خدای سبحان امر دین را به رسولش تفویض کرده است و عنوان باب هم این

است که ائمه (علیهم السّلام) «مفوض الیه» هستند و بعضی از این روایاتی که مرحوم کلینی نقل کرد با روایتهای دیگر در تفسیر شریف نورالثقلین هست که مقداری از آن روایات خوانده شد، بقیه آن روایات هم بخوانیم تا این روایات معلوم بشود که به چند طایفه تقسیم می‌شود و جمع‌بندی این روایات چیست؟ آیا با شواهد عقلی و سایر ادله نقلی سازگار هست یا باید توجیه شود؟ قسمت مهم آن روایات خوانده شد.

روایت سی و سوم تفسیر نورالثقلین ذیل آیه کریمه {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ}، همین است که زراره می‌گوید، من از امام باقر و امام صادق (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا) شنیدم که این دو معصوم (علیهم السّلام) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتْهُمْ»، خدای سبحان امر مخلوقها را به نبی خود واگذار کرد تا نظر کند ببیند که مردم در برابر امر رسول (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) چه می‌کنند، بعد این آیه را استدلال کرد، «ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}» [1] در جمع شیعیان خاص نیازی به قرائت آیه نبود، احياناً اگر در مجلس بیگانه‌ای بود یا در مجلس خواص حضور داشت، برای تعلیم خواص به قرآن استدلال می‌کردند.

روایت سی و چهارم این باب این است که اسحاق بن عمار از امام صادق (عَلَيْهِ السّلام) نقل می‌کند که «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَدَبَ نَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) فَلَمَّا انْتَهَى بِهِ إِلَى مَا أَرَادَ»، وقتی ادبش به کمال رسید «قَالَ لَهُ {إِنَّكَ لَعَلِّي خُلِقَ عَظِيمٌ}» [2] فَقَوَّضَ إِلَيْهِ دِينَهُ فَقَالَ: {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}»، پس کریمه {إِنَّكَ لَعَلِّي خُلِقَ عَظِيمٌ}، نشانه کمال ادب است و کریمه {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}، نشانه تفویض دین است. این دوتا آیه دلیل آن دو مدعاست. «وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الْفَرَائِضَ وَ لَمْ يَفْسِمْ لِلْجَدِّ شَيْئاً»، خدای سبحان در مواردی برای ورثه فریضه‌ای مشخص کرده است که ارث را فریضه می‌گویند تا کسی خیال نکند اینها احکام توصیه‌ای است، چون در خیلی از آیات ارث دارد که {يُوصِيكُمُ اللَّهُ} [3] برای اینکه مبدا کسی خیال نکند اینها توصیه و سفارش است و تخلف‌پذیر است، در ذیل همان آیات ارث دارد که {فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ} [4] لذا مسایل ارث را کسی برای اینکه خیال نکند قابل گذشت است به فرایض یاد می‌کنند و احياناً از بحثهای ارث به عنوان کتاب فرض و فریضه یاد می‌کنند، چون دارد در ذیل آیه که {فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ}.

برای جدّ چیزی در قرآن مشخص نشد؛ اما «وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) أَطْعَمَهُ السُّدُسَ»، برای جدّ يك ششم در بعضی از موارد فرض کرده است، این جزء «فرض النبی» است، «فَأَجَازَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَهُ ذَلِكَ» آنچه را که رسولش (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) به عنوان میراث جد قرار داد، خدا امضا کرد: «وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ {هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ}» [5] [6] آنچه برای سلیمان بود، برای رسول خدا هست «مع اضافه».

روایت سی و پنجم باز از امام صادق (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) است که «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَبَ رَسُولَهُ حَتَّى قَوْمَهُ عَلَى مَا أَرَادَ ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ»، تا او را متقوم کرد و قائم قرار داد بر آنچه را که خود می‌خواهد؛ یعنی عصمت کامله خلاصه عصمت کامله در مقام درك، عصمت کامله در مقام حفظ و عصمت کامله در مقام

ابلاغ و بیان که این را در بحث‌های عصمت ملاحظه فرمودید، چون اگر نبی در این سه مرحله معصوم تام نباشد، حق قانون‌گذاری به او داده نخواهد شد، باید آنچه را که از حق تعالی دریافت می‌کند، خوب بفهمد در فهم معصوم باشد، این مرحله اول؛ در ضبط و نگهداری و حفظ هم معصوم باشد، هیچ چیزی از یادش نرود: {سَتَقَرُّكَ فَلَا تَنْسِي} [7] این مرحله ثانی؛ در مرحله ابلاغ و املا و انشا هم معصوم باشد که {مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى} [8] است، این مقام کمال «قَوْمُهُ عَلَى مَا أَرَادَ» اس، «حَتَّى قَوْمُهُ عَلَى مَا أَرَادَ ثُمَّ فَوْضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا}، فَمَا فَوْضَ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) فَقَدْ فَوْضَهُ إِلَيْنَا» [9] در خلال این روایات این را هم در اذهان شریفان داشته باشید که در جمع‌بندی نهایی به آن نتیجه می‌رسیم که آنچه که به رسول خدا رسیده است، به ائمه (علیهم السلام) هم رسیده است، «مَا آتَاكُمُ أَهْلُ الْبَيْتِ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا»، آن را هم می‌شود از قرآن استفاده کرد.

روایت سی و ششم که از زید شحام است، می‌گوید من از امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردم، {هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ}؛ یعنی چه؟ فرمود: «أعطي» خدای سبحان، سلیمان را «مُلْكًا عَظِيمًا ثُمَّ جَرَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) فَكَانَ لَهُ أَنْ يُعْطِيَ مَا شَاءَ مِنْ شَاءٍ وَ يَمْنَعَ مَنْ شَاءَ وَ أَعْطَاهُ اللَّهُ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ سُلَيْمَانَ يَقُولُهُ {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا}»، [10] این هم يك طایفه از روایات است که می‌فرماید بالاتر از {هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ}، را خدای سبحان به رسول خود داد، طبق آیه سوره «حشر» این کجا بالاتر هست؟ برای این است که از کریمه {هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ}، غیر از اختیار در کارهای اجرایی، بیشتر استفاده نمی‌شود؛ اما از کریمه {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ} هم اختیار در کارهای اجرایی است و هم اختیار در قانون‌گذاری است که اطلاق این کریمه هم مسئله احکام را شامل می‌شود، هم مسئله حکومت را؛ اما آیه {هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ}، فقط مسئله حکومت را شامل می‌شود؛ لذا در يك طایفه از این روایاتی که خوانده شد، آمده است که این {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ}، بالاتر از {هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ} است.

روایت 37 این باب این است که زراره از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که «سَمِعْتُ يَقُولُ إِنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) لَا يُوصَفُ»، نمی‌شود به کُنه وصف رسول خدا راه پیدا کرد، «وَ كَيْفَ يُوصَفُ عَبْدٌ اخْتَجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِسَبْعٍ» [11] در ذیل این روایت آمده است که چون ما به مصادر این روایت مراجعه نکردیم؛ یعنی پیدا نکردیم، چون این روایت در کافی نیست؛ لذا حلّ این روایت يك مقدار دشوار هست؛ اما نه، می‌شود این روایت را حل کرد، «كَيْفَ يُوصَفُ عَبْدٌ» که «اخْتَجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِسَبْعٍ»؛ یعنی «احتجب الله بسبع حجاب»، این عبدی که حدّاقل به هفت حجاب نوری محجوب است، از فرشته‌ها محجوب است، نمی‌شود او را برای دیگران توصیف کرد، چون در بحث معراج ملاحظه فرمودید که جبرئیل (سلام الله علیه) می‌گوید که من به جایی رسیدم که بین من و آنجایی که حضرت عبور می‌کند، «بَحَارًا مِنْ نُورٍ» [12] من به این ساحل دریا رسیدم، از آن به بعد دیگر دریاهایی از نور بود، از آن به بعد

دیگر من نمی‌دانم او کجا رفت؟ چه گفت و چه شنید؟ از آن به بعد را می‌گویند حجاب نوری. حجاب نوری این است که انسان وقتی به جایی برسد که یک مطلب را نفهمد، خود آن مطلب علمی می‌شود حجاب، در همین مناجات «شعبانیه» که هست که خدایا توفیق بده تا اینکه دل من روشن بشود و حُجُب نور را برطرف کند! [13] همین است اگر کسی پشت این دیوار را نمی‌بیند، برای این است که این دیوار حجاب ظلمانی است؛ اما اگر کسی این دوتا مقدمه علمی را نمی‌فهمد که به نتیجه برسد، حلّ این مقدمات برای او مشکل است اینها حجاب نوری هستند، اگر انسان باید یک قاعده فقهی را بفهمد تا یک مطلب فقهی را درک کند و درک این قاعده برای او میسر نیست، این قاعده برای او حجاب است، چون باید این قاعده را بشکافد و به آن فتوا برسد و مقدورش نیست و این قاعده هم یک امر علمی است، علم یک حجاب ظلمانی نیست، یک حجاب نوری است. درجات کمال هم چنین است، اگر کسی خواست؛ مثلاً به مقام رضا برسد تا توکل را طی نکند، به مقام رضا نمی‌رسد و گذراندن مقام توکل کار مشکل است، خود توکل می‌شود حجاب نوری.

بنابراین حضرت می‌فرماید عبدي که به هفت حجاب محجوب شد نمی‌شود او را شناخت، شاید ظاهر این هفت هم کثرت باشد نه عدد هفت مشخص. بعد فرمود: «وَجَعَلَ طَاعَتَهُ فِي الْأَرْضِ كَطَاعَتِهِ فِي السَّمَاءِ»، همان طوری که اطاعت رسول در آسمانها واجب است، اطاعت رسول در زمین هم لازم است، دلیل اینکه رسول «مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ» است، این است که فرمود: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»، «وَمَنْ أَطَاعَ هَذَا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي وَ قَوْضَ إِلَيْهِ»، خدای سبحان کار دین را به رسول خود واگذار کرده است.

روایات سی و هشتم هم ذیل آن به همین مضمون است، سی و نهم هم باز از امام صادق (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) است که «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) عَبْدًا فَأَدَّبَهُ حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْحَى إِلَيْهِ وَ قَوْضَ إِلَيْهِ الْأَشْيَاءَ فَقَالَ: {وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}»، روایت چهارم هم به همین مضمون است که «إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهُ فَقَالَ {خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ}» [14] فَلَمَّا كَانَ ذَلِكَ أَنْزَلَ اللَّهُ {وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ} [15] وَ قَوْضَ إِلَيْهِ أَمْرَ دِينِهِ وَ قَالَ {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}، فَحَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ بَعْثِيهَا وَ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) كُلَّ مُسْكِرٍ فَأَجَازَ اللَّهُ ذَلِكَ لَهُ فَأَجَازَ اللَّهُ ذَلِكَ لَهُ وَ لَمْ يُقَوْضَ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِهِ الْحَدِيثُ. [16]

روایت چهل و یکم از جابر هست که از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) رسیده است که «سَارِعُوا إِلَى طَلَبِ الْعِلْمِ» فرمود: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَحَدِيثٌ فِي حَلَالٍ وَ حَرَامٍ يَأْخُذُهُ عَنْ صَادِقٍ خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا حَمَلَتْ مِنْ ذَهَبٍ وَ فَضَّةٍ» حدیثی را که یک انسان محقق و طالب علم از یک محدث صادق بشنود، بهتر از دنیا است و همه چیز که دنیا او را در بردارد؛ یعنی همه کوههای طلا و نقره، زیرا اینها رفتنی هستند و آن ماندنی است، «و ذلك ان الله يقول {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}»، و ان كان علي (عَلَيْهِ السَّلَام) ليأمر بقراءة المصحف، [17] گرچه حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَام) فرمود قرآن بخوانید؛ ولی

ما در عین حال که می‌گوییم قرآن بخوانید، می‌گوییم حدیث را هم یاد بگیرید، دلیل یاد گرفتن حدیث آیه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ» است، پس این آیه از ادله حجیت سخن رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) است.

روایت چهل و دوم هم باز زید شحام از امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) نقل می‌کند [18] که چیزی را خدا به انبیای گذشته نداد، مگر اینکه مشابه آن را به رسول خود داد، درباره سلیمان اگر فرمود: {فَأَمْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ}، درباره رسولش فرمود: {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا}.

از تفسیر عیاشی به عنوان روایت 43 یاد می‌کند [19] که جابر از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) نقل می‌کند که «كَيْفَ لَا يَكُونُ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ فَقَدْ فَوَّضَ اللَّهُ إِلَيْهِ دِينَهُ فَقَالَ: وَ قَدْ فَوَّضَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ جَعَلَ مَا أَحَلَّ فَهُوَ حَلَالٌ وَ مَا حَرَّمَ فَهُوَ حَرَامٌ قَوْلُهُ {آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا}» [20] هر چه را که رسول خدا حلال یا حرام کرد، حلال خدا و حرام خداست.

روایت چهل و چهارم را که خصال از کتاب سلیم بن قیس نقل می‌کند، [21] گرچه در سند این سخنی هست؛ اما روایات دیگر عرض شد که این را تأیید می‌کند. فرمود: «وَ إِنْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) مِثْلَ الْقُرْآنِ» ناسخ است و منسوخ و خاص است و عام و محکم است و متشابه «وَ قَدْ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَان: كَلَامٌ عَامٌّ وَ كَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلُ الْقُرْآنِ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ {وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا}، فَيُسْتَبْطَنُ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَمْ يَذَرِ مَا عَنِ اللَّهِ بِهِ وَ رَسُولُهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)» [22] کسی که اهل فن نیست نمی‌داند که منظور این عام و خاص چیست؟ باید آشنا به فن باشد تا این خاص را با عام و مطلق را با مقید هماهنگ کند.

روایت چهل و پنجم این است که از عیون اخبار الرضا از امام هشتم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) است، [23] فرمود: «لَا تُرْخَصُ فِيمَا لَمْ يُرْخَصْ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) وَ لَا تُأْمَرُ بِخِلَافِ مَا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) إِلَّا لِعِلَّةٍ خَوْفِ ضُرُورَةٍ فَأَمَّا أَنْ نَسْتَحِلَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) أَوْ نُحَرِّمَ مَا اسْتَحَلَّ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) فَلَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا» فرمود مبدا کاری که بر خلاف گفته حضرت است، انجام بدهید! «لِأَنَّ تَابِعُونَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)» فرمود ما ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) تابع پیامبریم، «مُسَلِّمُونَ لَهُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) تَابِعًا لِأَمْرِ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُسَلِّمًا لَهُ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا}» [24]

آخرین روایتی که ایشان نقل می‌کند از روضه کافی است [25] به عنوان روایت 46 خطبه‌ای از حضرت امیر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) است که در آن خطبه می‌فرماید: «وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ، فِي ظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)» که حق اینها را غصب نکنید: «إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ لِمَنْ ظَلَمَهُمْ» [26]

گرچه همه روایات را ایشان نقل نکردند؛ ولی نوع روایاتی که در این زمینه هست چه در کافی چه در غیر کافی ایشان نقل کردند.

بحث را باید که در دو مقام خلاصه کرد: مقام اول آنچه که به قرآن برمی‌گردد، مقام ثانی آنچه که به حدیث برمی‌گردد، درباره قرآن اینها هیچ حرفی نمی‌توانستند داشته باشند و حرفی هم ندارند، برای اینکه خداوند رسول خدا را درباره قرآن چنین معرفی کرد. فرمود هیچ چیزی را بدون اجازه ما به عنوان قرآن نقل نکن! این نهی؛ و هر چه را هم که ما گفتیم بگو کتمان نکن! این امر؛ و این هر دو امر را رسول خدا امتثال کرد؛ اما اینکه فرمود هر چه ما گفتیم به مردم بگو! آن را در سوره «تکویر» مشخص کرد، فرمود: {وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ}؛ یعنی رسول خدا درباره غیب ضنّت نمی‌ورزد که چیزی ما به او بگوییم، او به مردم نرساند، ضنّین نیست، بخیل نیست که نگوید و کتمان کند؛ آیه 24 سوره «تکویر» این است: {وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ}، پس هیچ چیزی از وحی را کتمان نمی‌کند این یک، و هیچ چیزی را هم بدون وحی نمی‌گوید آن را در سوره «قیامت» بیان کرد با سوره «نجم». در سوره «قیامت» بیان کرد فرمود: {لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ}، قبل از نزول وحی زبانت را حرکت نده؛ پس هرچه را گرفت موظف است بگوید و ضنّت نورزد، این یک؛ و تا وحی نرسیده دهن باز نکن {لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ}، مجموع این دو طایفه آیات را اول سوره «نجم» تبیین می‌کند که {مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ}، [27] پس هرچه گرفت، گفت و تا نگیرد نمی‌گوید، این می‌شود وحی ممثّل، ممکن است کسی هر چه وحی گرفت بگوید؛ اما حرفهای عادی هم داشته باشد؛ ولی رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) در عقد ایجاب و در عقد سلب معصوم و مصون است، هر چه گرفت گفت و تا نمی‌گرفت نمی‌گفت، هرچه گرفت گفت، فرمود: {وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ}، او بخیل نیست که چیزی را ما به او بگوییم و او نرساند به مردم و عجول هم نیست که نزد خود سخنی بگوید: {لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ} * {إِنْ عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَ قُرْآنُهُ}، [28] و محصول این و امتثال این نهی سوره «قیامت» را در اول سوره «نجم» فرمود: {مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ}، پس درباره قرآن هیچ سخنی نیست؛ چه اینکه آنها هم یعنی اهل سنّت درباره قرآن هم سخنی ندارند، عمده درباره حدیث است، الآن گرچه روشن شد که حدیث رسول خدا حجت است؛ اما صدر اسلام نه علماً روشن بود، نه مسایل سیاسی جایی حدیث را باز گذاشته بود.

اما مسایل سیاسی جایی حدیث را باز نگذاشته بود که جریانش مفصل است که مستحضر هستید که نقل حدیث را منع کردند؛ اما علماً روشن نبود این بود که خود محدّثین بزرگ، مثل ابن مسعود، ابن عباس اینها اگر می‌خواستند حدیثی را نقل کنند، اول می‌گفتند: {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}، این یک نمونه بود که ابن مسعود مرد مُحَرّم را دید که لباس مَخِيط در بردارد، گفت بکن، گفت دلیل از قرآن بیاور، گفت {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ}، بعد حدیث نقل کرد، [29] وگرنه در جریان لعنِ واشمات [30] و امثال آن که در کتابهای فقهی در بحث تدلیس ملاحظه فرمودید، این روایت را که ابن مسعود نقل کرد که خدا واشمات را لعن کرده است، زنی که اهل قرائت قرآن بود و مستحضر بود، در همان مدینه به ابن مسعود مراجعه کرد که کجای قرآن نوشته است که واشمات ملعون هستند؟ گفت خدا در قرآن فرمود، گفت من «لوحیه القرآن» را مستحضر هستم؛ یعنی کلّ قرآن را آنچه بین «دَفْتِی القرآن» است من می‌دانم، در قرآن چنین آیه‌ای نیست، گفت {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}، چون خدا می‌فرماید کلام رسول حجت است رسول خدا «لعن الله الواشمات» را فرمود. ابن عباس هم وقتی

می‌خواست درباره محرمات سخن نقل کند، اول {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا} را می‌گفت، بعد حدیث نقل می‌کرد. این پشتوانه حجّیت حدیث بود، بعدها روشن شد؛ این سخن اجمالی درباره حدیث بود.

اما این روایاتی که ملاحظه فرمودید درباره تفویض این روایات به چند طایفه برمی‌گردد. قدر مشترک این روایات که به چند طایفه برمی‌گردد این است که تا خدا إذن نمی‌داد، آنها چیزی را تحلیل یا تحریم نمی‌کردند، وقتی هم که تحلیل و تحریم کردند خدا امضا می‌کرد؛ لذا در بعضی از این روایات سخن از ترخیص است، رخصت است می‌شود إذن؛ در بعضی از این روایات سخن از اجازه است، می‌شود امضای بعد از إذن. همان دو عملی که درباره قرآن بود، درباره حدیث هم هست. درباره قرآن این بود که تا نگیرد، حرف نزند. وقتی هم گرفت، ساکت نباشد باید بگوید، حدوثاً و بقائاً به إذن الهی تکیه می‌کند. درباره حدیث هم اینچنین است تا خدا ترخیص نکند، اینها نمی‌گویند این حدوثاً، وقتی هم که طرح کردند، پیشنهاد دادند، خدا امضا می‌کند؛ لذا هم ترخیص در این روایات هست، هم اجازه در این روایات است، پس اینها به اذن خدا حدوثاً کار می‌کنند و خدا کار اینها را اجازه می‌کند بقائاً؛ لذا می‌شود «حکم الله»، دیگران حق این کار را ندارند؛ لذا می‌شود بدعت، این يك مطلب.

مطلب دیگر و شاهد دیگر اینکه کار اینها به «إذن الله» است در اول و به امضا و اجازه الهی است در مرحله آخر و بقا، این از همین روایتی بود که اخیراً خوانده شد که امام(علیه السلام) فرمود همه ما تابع پیامبر هستیم، پیامبر تابع خداست، اگر انسانی عبد محض است و تابع خداست، چگونه در دین خدا بدون إذن خدا کم و زیاد می‌کند؟ معلوم می‌شود هم إذن دارد و هم امضا و اجازه دارد؛ آن‌گاه روح این تفویض به تنفیذ برمی‌گردد، به ترخیص برمی‌گردد، حدوثاً ترخیص است، بقائاً تنفیذ است؛ هیچ کاری را چه در مسایل تکوینی، چه در مسایل تشریعی به اینها تفویض نکردند که شما هر چه می‌خواهید بر اساس اراده خود انجام بدهید که - معاذ الله - اینها هم بشوند نظیر مجتهد که مرحوم علامه، مرحوم مجلسی، سایر بزرگان(رضوان الله علیهم) ادعای اجماع کردند که اصلاً از مذهب ما امامیه نیست که آنها بر اساس اجتهاد کار بکنند، فکر بکنند، استنباط بکنند، اجتهاد بکنند بعد قانونی را وضع کنند، اینچنین نیست، آنها نظیر مثبتین و متفکرین و نوابغ بشری و مجتهدین نیستند که بنشینند فکر کنند، قانون وضع کنند، آنها می‌کوشند، تلاش می‌کنند، تهذیب نفس می‌کنند، می‌گیرند از خدا و می‌رسانند به مردم، این ترخیص و این اجازه می‌رساند که کار این بزرگان(علیهم السلام) حدوثاً ترخیص است و بقائاً تنفیذ است و هیچ تفویضی از تفویض مصطلح نیست و آیات قرآنی هم اصل کلی را که {مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ}، [31] در بسیاری از موارد دارد و اینها مأذون هستند؛ حالا که مأذون هستند، در کل نظام تکوینی و تشریعی «باذن الله» مأذون هستند، حتی چه در احیای اماته، چه در اماته احیا کم کردن، زیاد کردن «بِكُمْ يُنْزَلُ الْغَيْثُ» [32] و بالاتر و بالاتر و بالاتر، خیلی بالاتر از آنچه که در زیارت «جامعه» هست، برای ائمه هست؛ منتها اینها به اندازه فهم ما گفته‌اند، مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در کتاب قیّم کافی نقل می‌کند که امام صادق(سلام الله علیه) فرمود: رسول الله(صلی الله علیه و آله و

سَلَّمَ) به اندازه فکر خود با احدي حرف نزد: «مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ» [33] اين از غرر روايات ماست كه مرحوم كليني در اصول كافي نقل كرده آنچه را كه در زيارت «جامعه» يا امثال زيارت «جامعه» گفتند به اندازه‌اي كه ما بفهميم ما خيال مي‌كنيم اينها كه «خليفة الله» هستند؛ يعني نظير آن «خليفة الله» يي كه سايرين تقسيم كردند، «خليفة الله في الأرض» هستند كه كار خدا را در زمين اداره كنند و جوامع بشري را هدايت كنند و آنها را به سعادت و شقاوتشان آشنا كنند همين! در حالي كه از خود آيه سجده ملائكه برمي‌آيد، اينها «خليفة الله في الأرض و السماء» هستند، آنها به همان اندازه كه مربّي و مدبّر انسانها هستند مربّي و مدبّر فرشته‌هاي غيب و شهود هم هستند، كلّ فرشته‌ها را آنها تدبير مي‌كنند، تعليم مي‌كنند و مانند آن؛ آن‌گاه وقتي به «إِذْنُ اللَّهِ» شد، هم حدوثاً تأمين است هم بقاءً تأمين.

مطلب بعدي آن است كه آنچه كه براي رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) بود به استناد همين آيه براي اهليت هم هست، چون حديث ثقلين به استناد همين آيه تأمين مي‌شود^[34] به استناد همين آيه حديث منزلت تأمين مي‌شود، [35] به استناد همين آيه حديث غدير تأمين مي‌شود، [36] به استناد همين آيه حديث طير مشوي تأمين مي‌شود [37] و به استناد همين آيه ساير احاديثي كه درباره اهليت آمده تنظيم مي‌شود؛ چه اينكه رواياتي هم كه در اين زمينه بود، يك طايفه از اين روايات همان‌طور كه ملاحظه فرموديد اين بود كه هر چه خداي سبحان به رسولش داد به ما هم داده است، در بين اين رواياتي كه خوانده شد. اين هم يك مطلب.

مطلب ديگر آن است كه اين روايات معلّل بود. ظهور روايات معلّل قوي است، فرمود، چون خداي سبحان رسولش را به آداب الهي تاديب كرده است و به او گفت: {إِنَّكَ لَعَلِّي خُلِقَ عَظِيمٌ}، كار دين را به او سپرده است، كار خلق را به او سپرده است، اين روايت يك روايت معلّل است، روايت معلّل ظهورش قوي است، اگر روايت ديگري دارد كه هر چه به خدا و پيامبرش داد به ما هم داد؛ يعني ما را هم تربيت كرد، ما را هم تكميل كرد، ما هم به خُلُقِ عَظِيمِ رسيده‌ايم، بعد كارها را به ما واگذار كرد. ديگر فرض ندارد كه در روايات اول در يك طايفه از روايات به عنوان معلّل اين‌چنين بفرمايد خدا، چون نبياش را تكميل كرد، تاديب كرد: «فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهُ فَقَالَ {إِنَّكَ لَعَلِّي خُلِقَ عَظِيمٌ}، از آن به بعد «فَوُضَّ إِلَيْهِ أَمْرُ دِينِهِ» [38] بعد ما بدون اينكه به آن مقام برسيم، هر آنچه كه براي پيامبر بود به ما هم دادند، اين قابل قبول نيست، خود اين روايات ظهور قوي دارد كه ما را هم خداي سبحان تاديب كرد، تفويض كرد. ما هم به خُلُقِ عَظِيمِ رسيده‌ايم، بعد جاي پيامبر نشستيم كار پيامبر مي‌كنيم، آن وقت مي‌شود به خوبي فهميد كه نورشان يكي است، طينتشان يكي است «طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» [39] و امثال آن، از اين جهت ديگر هيچ محذوري ندارد.

مي‌ماند اين كلمه شديده‌اللحي كه در ذيل آمده است: {وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ}؛ يعني چه در احكامي كه رسول فرمود، چه در مسايل حكومتي از خداي سبحان بپرهيزيد، چون خدا {شَدِيدُ الْعِقَابِ} است. وقتي كه جريان يهوديه‌اي بني‌نضير و امثال آنان را با عِقَابِ الهي گذراند، فرمود همان خدايي كه

{شَدِيدُ الْعِقَابِ} است، همان خدا به شما می‌گوید: {مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}، اینها اجمالی مربوط به این آیه گذشته.

اما آیه مبارکه {لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالُهُمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ}، در او چند نظر است: عده‌ای بر آن هستند که این {لِلْفُقَرَاءِ}، بدلِ ذی‌القربا و یتاما و مساکین و ابن‌سبیل است. این بدلِ بعض در کل خواهد بود، فرمود: {مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ}، و برای «ذی‌القربا و یتاما و مساکین و ابن‌السبیل» است، آنها چه کسانی هستند: {لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ}.

درباره فقرای انصار اختلاف است که آیا این {وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ}، [40] که منظور انصار هستند اینها هم عطف بر فقرای مهاجرین هستند که این «واو» عاطفه است یا «واو» استینافیه در او دو وجه است؛ اما این {لِلْفُقَرَاءِ}، را نوعاً بدلِ «بعض من الكل» گرفتند برای {ذِي الْقُرْبَى}، برای «الله و رسول الله» بدل نگرفتند، برای حفظ احترام و خدا منزّه از آن است که به فقر متّصف شود؛ چه اینکه رسول خدا(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) مبرّای از آن است که به فقر موصوف شود، پس این {لِلْفُقَرَاءِ}، بدل هست برای «ذی‌القربا و یتاما و مساکین»، «بدل بعض من الكل».

نظری سیدناالاستاد(رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ) دارد که آن را بعد عرض می‌کنیم. کدام فقرا؟ {لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ}، گرچه هر فقیری مصرف این امور است؛ اما کسانی که از اولویّت برخوردار هستند آنها را قرآن بازگو می‌کند، فرمود: {لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ}، که مهاجرین چندین وصف دارند: يك {الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ}، اینها در حقیقت تبعیدی بودند، مایل بودند که دینشان را در مکه حفظ کنند، مقدورشان نبود اینها را بیرون رانند: {الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالُهُمْ}، اگر کسی برای دیار و اموال خود جهاد بکند، در صورتی که مسلمان باشد، این هم «فی سبیل الله» است، اگر برای دین هم بجنگد؛ البته آن به طریق اولی «فی سبیل الله» است. در همان جریان طالوت و امثال آن ملاحظه فرمودید که آنجا دارد: {وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَانُنَا}، [41] معلوم می‌شود اگر به آب و خاک کسی تجاوز کردند، این گروه ستم‌دیده بخواهد برای حفظ آب و خاک خود در صورتی که مسلمان باشد دفاع کند، این دفاع او «قتال فی سبیل الله» است، استدلال آنها این بود که {وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا}، آنها هم همینطور بود، سخن از آسیبِ دینی و امثال آن نبود، عده‌ای را از شهرشان بیرون کردند، اینها هم خواستند دفاع کنند، خود دفاع از آب و خاک و اموال در صورتی که کشور، کشور اسلامی باشد و این افراد مسلمان باشند، دفاعشان اسلامی است؛ چه رسد به اینکه برای اصل دین باشد: {الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالُهُمْ}، اینها اخراج شدند و تبعید شدند از مکه به مدینه آمدند و اینها هم {يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا}، اینها فضل الهی را طلب می‌کنند و رضوان الله می‌طلبند.

آیه بیست سوره «حَدید» این است که {وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ}، آخرت سه بخش دارد: جهنّم دارد، بهشت دارد، رضوان دارد، چون مردم به هر حال سه بخش هستند: يك عده «خَوْفًا مِنَ اللَّهِ» [42] عبادت می‌کنند، نجات از جهنّم دارند، يك عده «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» [43] عبادت

می‌کنند، فضل دارند، يك عده {حُبًّا لِلَّهِ} [44] عبادت می‌کنند، رضوان دارند: {وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ}، يك، {وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ}، دو، {وَرِضْوَانٌ}، که این {رِضْوَانٌ}، را در بخش‌های دیگر فرمود: {وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ}، [45] در همین آیه محلّ بحث سوره مبارکه «حشر» فرمود: اینها {يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا}، که این تنوین رضوان، تنوین تفخیم است، چون در آیات دیگر آمده است که {وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ}؛ یعنی بالاتر از بهشت است، اگر کسی به مقام رضوان رسید، یقیناً آن بهشت را دارد، دیگر فرض نمی‌شود کسی به مقام رضوان برسد و آن {جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ}، [46] را نداشته باشد. آنها که {فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي}، [47] بهره آنهاست، حتماً و یقیناً {جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ} را دارند؛ ولی آنها که {جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ} را واجد هستند، ممکن است {فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي} نصیبشان نشود.

{يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا}، پس اینها فقیر هستند، مهاجر هستند، تبعیدی هستند، هم از دیار و وطنشان، هم از اموالشان {يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ} بهشت می‌طلبند، {وَرِضْوَانًا} که بالاتر از بهشت است، آن را دریافت می‌کنند و تنها اهل عبادت و انزوا نیستند که بهشت طلب باشند، {وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ}، هر وقت هم گفتند جنگ اینها جبهه می‌روند، به این‌گونه از فقرا این فیء را بدهید: {وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ}، اینها هستند که در دینشان صادق هستند.

این ترجمه کریمه بود. خیلی‌ها این «لام» {لِلْفُقَرَاءِ}، را به عنوان بدن «بعض من الكل» برای «ذی القربی» گرفتند و گفتند «الله و رسول الله» مستثنا هستند {لِلْفُقَرَاءِ}، اینها هستند. حالا آیه بعد به عنوان {وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ} که برای انصار است حالا عطف است یا استیناف بحث جدایی دارد. حرف سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) این است که این {لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ}، بدل ذی القربا و امثال آن نیست، این بیان مصرف «فی سبیل الله» است، چون فرمود: {مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى}، اگر مال رسول است و مال «ذی القربا و یتاما و مساکین و ابن‌السبیل» این پنج سهم مشخص است؛ اما سهم «الله» را کجا طرح کند؟ این بیان مصرف سهم «الله» است، در حقیقت بیان «فی سبیل الله» است؛ منتها بیان منحصر نیست، بیان مصداق کامل هست، چون در سوره مبارکه «بقره» آیه 273 چنین آمده است که این صدقات و نفقاتی که مطرح است، گرچه به همه فقرا و مستمندان می‌رسد؛ اما بهتر آن است که به این گروه از فقرا برسد: {لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ}، اینها محاصره شدند در راه خدا، آسیب می‌بینند، فشار می‌بینند از هر طرف، {لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ}، توان بیرون رفتن یا تجارت آزاد و مانند آن ندارند: {يَخْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءٌ مِنَ التَّعَفُّفِ}، از آن جهت که انسان‌های عقیف و بزرگ‌منش هستند، کسی که از وضع درونی و خانوادگی آنها خبر ندارد، اینها را توانگر می‌پندارد: {يَخْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ}؛ یعنی «جاهل باوضاعهم»، آنها که از وضع خانوادگی این‌گونه از فقرا باخبر نیستند، اینها را اغنیا می‌دانند، چون يك لباس آبرومندی در برکرده و نشانه فقر در او نیست و در جلسات خصوصی هم سخن از توژم و گرانی نمی‌کند که انسان کمکم به دلالت التزام انسان به فقر او پی ببرد، از این مقوله سخن نمی‌گویند، کسی که آشنا به وضعشان نیست، اینها را غنی

می‌پندارد، فرمود اینها مقدم هستند: {يَخْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ}؛ یعنی «جاهل باوضاعهم»، {يَخْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ}؛ چرا جاهل اینها را اغیا پنداشتند؟ {مِنَ التَّعَفُّفِ}؛ چون اینها عقیف هستند، مایه پندار جاهلان شدند: {تَعْرِفُهُمْ بِسَيِّمَاهُمُ}، تو که زعیم اینهایی اینها را بر اساس علامتها هم می‌توانی خوب شناسایی بکنی! {لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِخْفَاءً}، اینها اصلاً سؤال نمی‌کنند، اگر ضرورتی هم ایجاب کرد سؤال کنند، سماجی ندارند، {وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ}، [48] که این مبسوطاً در سوره مبارکه «بقره» گذشت.

در این قسمت هم می‌فرماید، اگر خواستید فیء را توزیع کنید، این گروه حق تقدّم دارند، این گروهی که هم مبارز دینی هستند و هم از نظر معنا {يَتَتَّقُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَاناً} هستند، هم ناصر دین خدا و رسول خدا هستند، این گروه هستند که صادق هستند در دین، {أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ}، اینها اگر اظهار فقر هم کردند صادق هستند، اگر گفتند مهاجریم صادق هستند، اگر گفتند از دیار و اموالمان تبعید شدیم صادق هستند، اگر گفتند فضل الهی را طلب می‌کنیم صادق هستند، اگر گفتند رضوان‌خواه هستیم صادق هستند و اگر گفتند ما ناصر «الله» هستیم در احکامش صادق هستند، اگر گفتند ناصر رسول الله هستیم در مسایل حکومتی صادق هستند، در همه این امور یاد شده آنها صادق هستند: {أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ}.

سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) می‌فرماید که این بدل آنها نیست، آنها برای خودشان مشخص هستند، این بیان مصرف فی سبیل است حالا کدام یک از این دو وجه رواست، باید در بحث بعد مطرح بشود!

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

[1]. تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 280؛ الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 266.

[2]. سوره قلم، آیه 4.

[3]. سوره نساء، آیه 11.

[4]. سوره نساء، آیه 11؛ سوره توبه، آیه 60.

[5]. سوره ص، آیه 39.

[6]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 267.

[7]. سوره اعلی، آیه 6.

[8]. سوره نجم، آیه 3.

[9]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 268.

[10]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص268.

[11]. تفسير نور الثقلين، ج5، ص282.

[12]. تفسير نور الثقلين، ج3، ص109؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج18، ص326.

[13]. زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص49؛ إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج2، ص687.

[14]. سوره اعراف، آيه199.

[15]. سوره قلم، آيه4.

[16]. تفسير نور الثقلين، ج5، ص283.

[17]. تفسير نور الثقلين، ج5، ص283.

[18]. تفسير نور الثقلين، ج5، ص284و283.

[19]. تفسير العياشي، ج1، ص197.

[20]. تفسير نور الثقلين، ج5، ص284.

[21]. الخصال، ج1، ص256.

[22]. تفسير نور الثقلين، ج5، ص284.

[23]. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج2، ص21.

[24]. تفسير نور الثقلين، ج5، ص284.

[25]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج8، ص63.

[26]. تفسير نور الثقلين، ج5، ص284.

[27]. سوره نجم، آيه3 و4.

[28]. سوره قيامت، آيه16و17.

[29]. الجامع لأحكام القرآن، ج18، ص17.

[30]. روح المعاني، ج4، ص137.

[31]. سوره رعد، آيه38؛ سوره غافر، آيه78.

[32]. من لا يحضره الفقيه، ج2، ص615.

[33]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص23.

[34]. دعائم الاسلام، ج1، ص28.

[35]. الأمالي (للصدوق)، ص174.

[36]. تفسير القمي، ج1، ص174.

[37]. عبقاب الانوار، ج13، ص324؛ الغدير، ج9، ص536.

[38]. تفسير نور الثقلين، ج5، ص283.

[39]. من لا يحضره الفقيه، ج2، ص613 .

[40]. سورة حشر، آيه9.

[41]. سورة بقره، آيه246.

[42]. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج75، ص383.

[43]. علل الشرائع، ج1، ص57.

[44]. سورة بقره، آيه165.

[45]. سورة توبه، آيه72.

[46]. سورة بقره، آيه25؛ سورة آل عمران، آيه15 و 136.

[47]. سورة فجر، آيه29 و 30.

[48]. سورة بقره، آيه273.

برچسب